

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

(المسألة 22): يشترط في المجتهد أمور: البلوغ؛ والعقل؛ والإيمان؛ والعدالة؛ والرجولية؛ والحرية على قول؛ وكونه مجتهداً مطلقاً، فلا يجوز تقليد المتجزئ؛ والحياة، فلا يجوز تقليد الميت ابتداءً نعم يجوز البقاء كما مر؛ وان يكون اعلم فلا يجوز على الاحوط تقليد المفضل مع التمكن من الافضل؛ و ان لا يكون متولداً من الزنا؛ وان لا يكون مقبلاً على الدنيا و طالباً لها مكباً عليها، مجدداً في تحصيلها، ففي الخبر: «من كان [فاما من كان] من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام أن يقلدوه».

دو نکته:

1. مرحوم سید، در شرط سوم ایمان را مطرح کرده است و شرط چهارم را عدالت قرار داده است. چنانکه شرط یازدهم را نیز تارک دنیا بودن و مواردی از این قبیل بیان فرموده است. این در حالی است که آقایان، عدالت را به گونه‌ای معنا می‌کنند که ایمان را نیز در بر می‌گیرد و عادل غیرامامی به این معنا متصور نیست. به بیانی، بزرگترین فسق، نپذیرفتن ولایت محسوب شده است و کسی که ولایت اهل بیت (ع) و امامان دوازده‌گانه را نپذیرد، ولو در رفتار انسان خوب و ثقه‌ای باشد، عادل نیست. در نتیجه عادل لاینقسم بالامامی و غیرالامامی، نعم ینقسم الی العادل و غیرالعادل. لذا شرط ایمان، مستدرک و تکراری به نظر می‌رسد. لکن ذکر جداگانه آن جهت تأکید بیشتر بوده است؛ هرچند با ذکر شرط عدالت، از نگاه فنی، نیازی به ذکر شرط ایمان نمی‌باشد.

2. نکته دیگر آنکه روایت ابن حاتم، که حضرت فرمودند: «فإنهما كافوكما» تابع قانونی ادبی است که در صورت اقتران دو تنبیه، گاهی اولی را به جمع تبدیل می‌کنند. لذا در اینجا اسم فاعل به صورت جمع ذکر شده است؛ همان‌طور که در «انفسهما» و «ارجلهما» و... چنین است و جمع دو تنبیه در کنار هم برای عرب سخت به شمار می‌آید.

شرط ایمان

مروری بر بحث گذشته: بیان شد که این شرط مخالفی جز یک مورد تردید یادشده، ندارد. در بحث از ادله این شرط، سخن علمان سیدان، آقای حکیم و آقای خوئی با تفاوت‌هایی در تعبیر نقل شد. مرحوم آقای حکیم، بنا و سیره عقلا را در عدم اعتبار ایمان در رجوع به متخصص بیان کرده و عمده دلیل را اجماع من الخلف و السلف، در شرط بودن ایمان برای مرجع تقلید می‌دانند. در ادامه نیز دو روایت را به عنوان ادله ذکر شده برای این شرط آورده‌اند که دلالت آن بر اعتبار ایمان در مرجع تقلید را رد می‌کنند.

مرحوم آقای خوئی، بنابر منهج خود، اجماع را نمی‌پذیرند. چراکه مبنای ایشان بر مدرکی بودن یا محتمل المدرکی بودن چنین اجماعی است؛ لذا اگر مدرک آن قابل قبول باشد، همان مدرک مورد استناد قرار می‌گیرد و إلا اعتباری ندارد. ایشان نیز بنا بر عقلا در این مسئله را مفقود می‌داند و عدم دلالت دو روایت یادشده را نیز قائلند؛ علاوه بر اینکه این دو روایت را دچار ضعف سند می‌دانند. لذا ایشان هیچ دلیلی را بر اعتبار ایمان نمی‌پذیرند و استدلال به روایات شرط بودن ایمان در امام جماعت را نیز در این مسئله قبول نکرده‌اند. با این حال ایشان با تکیه بر مذاق شارع، شرط ایمان را در مرجع تقلید معتبر می‌دانند و قائلند که این

دلیل، تنها دلیل بر اعتبار شرط مورد بحث است.

نقد و تحقیق

1. رأی مجتهد در معنای تقلید در مسئله اثرگذار است. چنانچه اگر تقلید، رجوع عالم به جاهل معنا شود باید به نتایج آن متلزم باشد. این در حالی است که اگر تقلید، تنها در رجوع جاهل به عالم، محدود نشود و پذیرش زعامت نیز در آن لحاظ شود، روشن است که مرجع تقلید، زعیّم و مقلد، من علیه الزعامة است. لذا اگر وجوب متابعت و ولایت فقیه نیز در مرجعیت و تقلید مطرح باشد، حتی در نگاه حدافلی و غیرمطلقه و مضیقّه، معلوم نیست که شرطی مانند ایمان، غیرظاهر عند العقلا باشد. عدم پذیرش نزد عقلا، باید مبتنی بر سؤال صحیح از عقلا باشد. لذا اگر به عقلا گفته شود به دنبال رجوع به متخصص هستیم، پاسخ آنان عدم اعتبار مثل ایمان یا بلوغ است اما اگر سؤال از عقلا در رابطه با انتخاب مرجع تقلید همراه با عهده‌داری زعامت باشد، چگونه عقلا ایمان را در این باره مطرح نمی‌دانند؟! روشن است عقلا پاسخ خواهند داد که او باید در حوزه‌ای که مورد رجوع است، مانند تقلید در احکام و زعامت و اموری از این قبیل، باید در عقیده با مقلد هم‌سو باشد. چگونه یک غیرامامی یا حتی غیرمسلمان (بنابر عدم اعتبار اسلام در رجوع عالم به جاهل عندالعقلاء) می‌تواند چنین جایگاهی را از نگاه عقلا به دست گیرد؟! لذا این نکته وجود دارد که بسیاری از آقایان موضع ثابتی نسبت به نگاه به جایگاه مرجعیت تقلید ندارند. تقلید، از قبیل شرط لازم است نه شرط کافی و طرح آن از سوی اهل بیت (ع) به عنوان طرح جایگاهی در امتداد امامت است. هرچند روشن است این امتداد با در نظر داشت تفاوت معصوم و غیرمعصوم است. در چنین فرضی، سخنی همچون «غیرظاهر عندالعقلاء» قابل قبول نیست. این عدم ثبات در کلام بزرگان دیده می‌شود و به عنوان مثال آقای خوئی در مسائلی همچون شرط مورد بحث، مرجعیت را در حد رجوع جاهل به عالم و در شروطی دیگر به عنوان زعامت کبری مطرح می‌کنند.
2. اختلافی میان دیدگاه سیدین، آقای حکیم و آقای خوئی، در پذیرش اجماع وجود داشت. به نظر می‌رسد در رابطه با اجماع باید گفت، اجماع‌ها متفاوت است. در مباحث اصول نیز بیان شد که بعضی از اجماعات، اتفاق کل آشکار و واضح است. بدین معنا که از رفتار تمام علما در مسائل و موارد مختلف، اجماع سخت و ستبری به دست آمده است که نمی‌توان به آسانی از کنار آن عبور کرد؛ ولو محتمل‌المدرکی باشد. در این مسئله، چه بسا با ساعت‌ها مطالعه، مخالفی در این مسئله یافت نشود؛ لذا از چنین اجماعی به راحتی نمی‌توان دست برداشت.
- ممکن است گفته شود امر تقلید، امری مستحدث است و اجماع، به شکلی که بیان شد بعید به نظر می‌رسد. مرحوم امام خمینی (ره) در بحث از اجتهاد و تقلید، با قبول مستحدث بودن امر تقلید، می‌فرماید اگر این ائمه (ع) به این مسئله رضایت نمی‌داشتند، حتماً بیان می‌فرمودند. البته فرزند ایشان، آقاسیدمصطفی در پاسخ پدرشان عرض می‌کند آیا ضرورت دارد ائمه (ع) آینده را پیش‌بینی فرموده و نظر صحیح در این باره را بیان کنند؟ روشن است که خیر. در کتاب فقه و عقل و فقه و عرف و در مقاله راه‌کارهای فقهی تصحیح شرعی رفتارهای قانون‌گذارانه عقلا این مطلب مورد بحث قرار گرفته است. به نظر می‌رسد نیازی به پاسخ مطرح‌شده از سوی مرحوم امام (ره) نیست تا به دنبال آن اعتراض یادشده بیان شود.
- امر تقلید در قالب فعلی آن ممکن است در زمان ائمه (ع) نبوده اما به مقدار اصل رجوع عالم به جاهل در تقلید و پذیرش، بوده است. فقیهان گذشته مانند شیخ مفید، شیخ طوسی و دیگران نیز اعتبار ایمان را در تقلید مسلم می‌گرفته‌اند. لذا کنار گذاشتن اجماع کار آسانی به نظر نمی‌رسد و در این مطلب، حق را به آقای حکیم می‌دهیم. هرچند با چشم‌پوشیدن بر اجماع نیز برای اعتبار ایمان، دستمان از ادله خالی نیست.
- لازم به ذکر است موضع ما در قبال اجماع، موضعی میانه است و در هر مسئله‌ای همچون آقای حکیم، اجماع را نمی‌پذیریم. اجماعی که اتفاق کل علما باشد ولو مدرکی، پذیرفته است اما اجماعی که محصل بودن آن به سختی قابل قبول است، به‌ویژه منقول از سوی کسانی که اجماعات علی القاعده را نقل می‌کنند، مورد قبول ما نیست.
3. در رابطه با دو روایت یادشده نیز به نظر می‌رسد رفتار آقای حکیم و آقای خوئی، دقیق نیست. به نظر ما مناقشه در سند روایاتی که امری صرفاً تعبّدی را بیان نمی‌کند، نابجا است. اینکه معالم دین را نباید از هر کسی اخذ کرد و در این باره رجوع به خائن صحیح نیست، امری تعبّدی خلاف عادت نیست؛ لذا چنین روایتی قابل پذیرش است. مرحوم آقای خوئی فقهی مدرسه‌ای دارند و در این شکل از فقه، آنچه تعیین‌کننده است سلسله سند روایت است؛ ثقه از ثقه از ثقه. لکن در فقه غیرمدرسه‌ای که مورد

پذیرش ما است، اطمینانی که روایت به فقیه می‌دهد کفایت می‌کند ولو روایت از سلسله ثقات نیز نقل نشده باشد. این نکته در کتاب روش‌شناسی اجتهاد، مورد بحث قرار گرفته است؛ علاوه بر اینکه خصوص روش صاحب جواهر و آقای خوئی، در مقاله روش‌شناسی فقهی آنان بررسی شده است. به نظر در این نکته نیز دیدگاه آقای حکیم نسبت به عدم اعتراض به سند روایت، برحق است.

بررسی دیدگاه‌ها در رابطه با روایات:

1. قول ابي الحسن عليه السلام فيما كتبه لعلی بن سويد: «لا تأخذن معالم دينك عن غير شيعتنا، فإنك إن تعديتهم أخذت دينك عن الخائنين، الذين خانوا الله ورسوله (صلى الله عليه وآله) و خانوا أماناتهم، إنهم أئتمنوا على كتاب الله فحرفوه و بدلوه. در این روایت حضرت می‌فرماید: معالم (جمع مَعْلَم: نشانه‌ها) دین و اساس دینت را از غیر شیعیان ما نگیر. اگر از شیعیان عبور کنی، دینت را از خیانت‌کنندگان به خدا و رسول او و امانات، اخذ کرده‌ای.

مرحوم آقای حکیم می‌فرماید سخن در غیر شیعه خائن و دروغگو نیست بلکه منظور غیر امامی ثقه است. لذا مضمون این روایت خارج از بحث ما است؛ علاوه بر اینکه آن را در رابطه با بحث قضاوت می‌دانند، نه مسئله تقلید.

به نظر می‌رسد مراد امام (ع) همین است که غیر شیعه، خائن است. گفته نشود که برخی از اهل سنت، جاهلند و خیانت‌کار نیستند. پاسخ این است که خیانت امری قصدی نیست. ممکن است از روی قصور باشد که اکثر اهل سنت نیز همین‌طورند و اگر ذهن آنان از مسائلی پاک و صاف شود، ولایت را می‌پذیرند. لذا برخی از آنان قاصر و برخی دیگر، مقصرند. با این توضیح، این کلام آقای حکیم که مراد امام (ع) سنّی خائن است، صحیح نمی‌باشد. از نگاه ما اسلام کسی که ولایت اهل بیت (ع) را نمی‌پذیرد، ناقص است و بنابر آیهٔ اِکمال دین، ولایت متمم اسلام است. از این رو کسی که ولایت را نپذیرفته است خیانت کرده است؛ با قصد یا بدون قصد.

از سوی دیگر نباید در کلمات محدود ماند؛ مراد حضرت از خیانت، در خطر افتادن و در دام قرار گرفتن است؛ چه صدق خیانت کند و چه صدق خیانت نکند. لذا کسانی که نگاه حرفی به روایات دارند، خیانت را در نگاه لغوی بررسی می‌کنند اما ما با مبنایی که در کتاب روش‌شناسی ذکر شده است، به دنبال رسیدن به روح معنا از الفاظ احادیث هستیم. از نظر ما بدون تردید، مراد حضرت آن است که ای ابن‌سوید، تا زمانی که دنباله‌رو شیعیان عادل و عالم به معالم دین ما هستی، آسوده‌خاطر هستی اما اگر از این عبور کردی، در معرض خطر قرار داری. روشن است اگر معنای حدیث همین باشد، به مسئله مورد بحث و اعتبار شرط ایمان، دلالت می‌کند.

اینکه روایت فوق منحصر در بیان شرط قضاوت باشد نیز امری غیر قابل برداشت از روایت است. اخذ معالم دین از شیعیان امری است که تقلید و قضاوت، هر دو را شامل می‌شود. شیخ حر عاملی این روایت را از رجال کشی نقل کرده است که در کتاب اختیار معرفة الرجال نیز ادامه‌ای برای آن بیان نشده است. مناط این روایت، ولو در ادامه بیانگر امور مربوط به قاضی باشد، در مرجع تقلید نیز مطرح است. آیا ممکن است مراد حضرت این باشد که در رجوع به قاضی، نزد قاضی غیر امامی نیرو اما در تقلید از غیر امامی مخیر هستی؟! با حفظ احترام و جایگاه استادی مرحوم آقای حکیم، این برداشت ایشان از حدیث صحیح نیست.

با این توضیح، دلالت روایت فوق بر اعتبار شرط ایمان کامل است.

این مطلب که تقلید از مجتهد مانند اخذ روایت است نیز محل تأمل است. گفته شده است چنانکه ممکن است روایتی از یک شخص سنی نیز اخذ شود و معتبر است، در تقلید نیز همین‌طور است. روشن است که غالب قریب به اتفاق علمای ما بر خلاف اهل سنت، اخذ روایت از اهل سنت را می‌پذیرند اما اخذ فتوا مانند اخذ روایت نیست. در روایت مورد بحث و روایت دیگر که بدان استناد شده است، سخن از اخذ معالم و اصل دین است. لذا بحث از گرفتن روایتی در یک مسئله مطرح نیست که ممکن است از غیر امامی نیز اخذ شود. بین این دو باید تفاوت قائل شد. علاوه بر اینکه با توجه به جایگاهی مرجع تقلید در امر زعامت نیز دارد، این دو قابل مقایسه نیستند.